« جاودانه باد خاطره رفیق ایرج سپهری
ستاره نوین طبقه کارگر ایران »

در بامداد روز جمعه ، دوم شهریور ۵۲ ، حماسه دیگری از جانبازیهای یکی دیگر از پاکترین فرزندان خلق ما آفریده شد و برگ خونین دیگری بتاریخ مبارزات آزادیبخش خلق ما اضافه گشت . در این روز بار دیگر تلاش مزدوران شاه ، این خائن وطن فروش ، این نوکر دست بسینه آمریکا ، برای زنده دستگیر کردن یک چریک فدائی بشکست انجامید . اراده و عزم انقلابی چنان یاس و ناتوانی بر دشمن مستولی کرده که یکبار دیگر سرنوشت محتوم آنانرا نمایان ساخت . در این روز بار دیگر پیمان خلق با پیشاهنگانش با خون این مبارز دلیر مستحکمتر گشت و نهال جنبش مسلحانه آزادیبخش خلق ما را بارورتر ساخت . در این روز تمام وسایل تبلیغاتی رژیم بحرکت درآمدند تا بنا بعادت و روش همیشگیشان که انحراف افکار عمومی و پریشان ساختن اذهان خلق است واقعیت را دگرگونه جلوه دهند . با اینهمه از لابلای مطالب روزنامه های جیره خوار و از میان جملات دستگاههای تبلیغاتی رادیو تلویزیون ، همه مردم فهمیدند که بار دیگر چریکهای فدائی خلق در مقابل مامورین رژیم قرار گرفته اند و بار دیگر صحنه ای از قهرمانیهای فرزندان خلق ما آفریده شده است .

آفریننده این برگ از دفتر خونین و گشاده انقلاب میهن ما چه کسی بود ؟ شاید اگر او بمیهنش باز نمیگشت و در یک رزمگاه در منطقه ای دور از میهن ، در جدالی رویاروی با امریکا و اسرائیل بشهادت میرسید ، هیچیک از ایرانیان متوجه آن واقعه نمیشدند و هرگز پی نمیبردند که چگونه یک کارگر ایرانی دور از زداگاهش در راه رهائی خلقها جان باخته است . ولی او بمیهنش بازگشت با قلبی آکنده از امید ، با آنچنان شور و ایمانی که ویژه روحیه کارگری او بود . زندگی در عمل باو آموخته بود که باید اسلحه بدست بگیرد و با دشمنان خلق به ستیزه برخیزد . او با گوشت و پوست خود این مساله را احساس میکرد ، و از این رو با تمام قابلیتهایش و با تمام کینه ای که وجودش را انباشته بود ، کینه بدشمنی که سالیان دراز او و طبقه اش را ببند کشیده اند ، و سرانجام با تنها سرمایه ای که در اختیار داشت یعنی با زندگیش در مبارزه شرکت جست . زندگی و شهادت انقلابی او درس عبرتی است برای صدها عنصر مردد ، که بدون ارتباط با عمل انقلابی ، با مفاهیم ذهنی و جدا از توده ها خود را سرگردان ساخته اند و همچنین برای آنهائیکه بدون ارتباط با توده ها برای توده ها خط مشی تعیین میکنند و بدون آنکه خواست توده های خود و نیز شرایط خفقان بار زندگیشان را عمیقا دریافته باشند ، از امر توده ها سخن میرانند . و همینطور برای آنها که بجای تغییر دادن نظام موجود ، بتفسیر جریانات میپردازند و کارشان فقط دنباله روی از جریانات میباشد . باشد که همگی آنان نمونه درخشان رفیق کارگر « ایرج سپهری » را راهنمای حرکت خود قرار دهند . رفیق ایرج سپهری این فرزند طبقه کارگر ایران در سال ۱۳۲۷ در شهر بابل متولد شد . از سنین نوجوانی برخلاف تمایلات و معیارهای خانوادگیش بکارگری پرداخت . او در جریان زندگی کارگری خود رشد کرد و آبدیده شد . او هرگز یک کارگر مطیع و سرپزیر نبود ، عصیان بر علیه نظام موجود با وجودش سرشته بود . هیچوقت زندگی آرامی نداشت ، زندگی آرام برای کارگری که شیره جانش کشیده میشود ، چه مفهومی جز مرگ تدریجی میتواند داشته باشد ؟ رفیق بشهرهای مختلف سفر میکرد و بکارهای مختلفی میپرداخت و با خلق خود بتدریج آشنا میشد . هرچه بیشتر میگذشت پیوندش با خلق عمیق تر میگشت . او رنجها و دردهای خلق را با تمام وجود خود لمس میکرد و بدینگونه بود که اراده اش هر لحظه

جهت از میان بردن ریشه‌های ستم وجوری که بخلق روا میشد ، مستحکم میگردید . بدین ترتیب او دور از محیط خانوادگیش وجدا از برادرانش ، درآغوش خلق وبمثابه یکی از افراد طبقه کارگر زندگی کرد ورشد یافت . تا زمانیکه راه او با برادرانش درنقطه‌ای دیگر بهم گره خورد . آن نقطه پیوند مجدد ، جنبش رهائی بخش نوین خلق ایران بود . آری جنبش مسلحانه بار دیگر برادران سپهری را بهم پیوند داد وپیوندی بسیار عمیق تر وپایدارتر از پیوند برادری وهمخونی . پیوند انقلابی (..... دوبرادر دیگر او رفیق سیروس سپهری درزمستان ۵۰ درزیر شکنجه ورفیق فرخ سپهری درتابستان ۵۱ درنبرد رویاروی با دشمن بشهادت رسیدند . درپائیز سال ۵۰ رفیق ایرج بخاطر ارتباط با برادرانش ازجانب سازمان امنیت شاه دستگیر شد و بزندان افتاد . خودش میگفت : زندان برایم آموزشگاه بزرگی بود . آنجا بود که پیمان خودرا با خلق بستم ، که تا آخرین قطره خونی که دربدن دارم ، درهرکجای دنیا درراه آرمانشان مبارزه کنم . " پس از رهائی از زندان رفیق بعهد وپیمان خود عمل کرد . او زن ودوفرزندش را که آنهمه آنها را دوست میداشت ، ترک گفت و تصمیم گرفت برای آمادگی و آموزش برفقای فلسطینی به پیوندد . او با آشنائی قبلی که از نواحی مرزی داشت یکتنه از مرز گذشت وپس از رنجهای فراوان خودرا بجبهه نبرد فلسطین رسانید . ودرآنجا به "جبهه خلق برای آزادی فلسطین فرماندهی کل " پیوست . او آنچنان قاطعانه وباشهامت درفلسطین عمل میکرد وبه منافع امپریالیسم و صهیونیسم ضربه میزد که شجاعتش زبانزد رفقای فلسطینی گردید . او میگفت : بهترین روزهای زندگیم آن روزهایی بودند که به عملیات میرفتم وبمنافع اشغالگران اسرائیلی ضربه های سختی وارد میکردم . " او همواره از رفقای فلسطینی میخواست ودراین خواست خود تاکید مینمود که بجای آنها در عملیات شرکت کند . چراکه نهراسیدن از خطر بارزترین خصلت انقلابی او بود . رفیق ایرج تحت نام مستعار سازمانی " محمد عبدالقادر " درجنگ با اشغالگران اسرائیلی فرماندهی یک گروه تخریب را درمنطقه جولان بعهده داشت . ولی رفقای فلسطینی او را درجبهه " ابوسعید ایرانی " مینامیدند . او بسبب شجاعتهای بیمانندش درجبهه نبرد بدرجه سروانی رسید . افتخاری که برای یک غیرفلسطینی کم مانند است . نبرد ابوسعید درفلسطین اشغالی اگرچه مبتنی برروحیه انترناسیونالیستی او بود ، ولی با مورد اخلی میهنش نیز مربوط میشد . او میدانست که اسرائیلیها هم اکنون درتمام امور ایران رخنه کرده وتمام دستگاههای پلیسی امنیتی ، وارتش ایران توسط کارشناسان اسرائیلی راهنمائی میشوند . از اینرو مبارزات او با اشغالگران اسرائیلی ارتباطی مستقیم با مبارزاتی داشت که درداخل ایران توسط همرزمان دیگرش پیگیری میشد . رفیق درنبردهای جولان آنطورکه درخاطرات روزانه اش نوشته شده ، بیش از بیست اسرائیلی را از صحنه نبرد خارج ساخت وباین ترتیب بعنوان یک رزمنده نمونه درسراسر جبهه شهرت یافت . رفیق ایرج که بهمراه رفیق دیگری برای تماس با سازمانش از فلسطین عازم ایران شده بود ، درسپیده دم دوا شهریور پس از عبور از مرز وارد آبادان شد . بیماری چندروز قبل از حرکت وگرمازدگی شدید ، توان رفیق را تحلیل برده بود . وهمین موجب شد که رفقا نتوانند حرکات خودرا تنظیم نمایند . وبهمین علت مورد ظن پلیس قرار گرفتند . ابتدا یک پلیس با چهار نفر که لباس شخصی داشتند ، بآنان حمله کردند . رفقا از هویت شخصی پوشان که بعدها معلوم شد مامور بوده اند ، مطلع نبودند . بخاطر آنکه مبادا آنان از فریب خوردگان پلیس مزدور باشند ، برای حفظ خود فقط دستهای آنان را مورد تیراندازی بسیار دقیق خود قرار دادند ، ولی پلیس مزدور را از پای درآوردند . به دنبال این درگیری رفقا ساعتها درشهر آبادان با مزدوران ژاندارمری وشهربانی بزد وخورد پرداختند . وچندین مزدور را از پای درانداختند . وباشعارهایی چون " مرگ برشاه خائن ، زنده باد مبارزه رهایی بخش خلق " مردم را از چگونگی این برخورد آگاه نمودند . تیراندازی بی رویه مامورین خودباخته شاه مردم شهر آبادان را هدف گلوله قرار میداد . وچه بسیار مردمی که با گلوله های آمریکائی مزدوران شاه مجروح ومضروب شدند . ودرخون غلطیدند . رفیق ایرج بعلت ضعف ناشی از بیماری از تحرک کمتری برخوردار بود . از اینرو نتوانست از این درگیری بگریزد . ولی چه باک آرمان مقدسی که او بآن اعتقاد داشت ، والاتر از آن بود که درراه آن از تنها دارائیش یعنی جان خود نگذرد . او که سراسر وجودش از کینه بمزدوران رژیم بسرکردگی شاه خائن انباشته بود

چنان پاکباختگی نسبت بخلق چنان شهامتی دربرخوردبا دشمن بنمایش گذاشت ، که بحق باشناختی که ازوی داریم ، جز این نیز انتظاری از او نمیرفت . ما که ایرج را از نزدیک میشناختیم ، بخوبی میدانیم که اگر بیماری او نبود ، مطمئنا میتوانست از این درگیری رهائی یابد . همچنان که رفیق دیگرمان با قدرت کامل از عهده این کار برآمد . مزدوران دشمن در این درگیری ، حقیر تر و ناتوان تر از آن بودند که بتوانند با تقلا بی از جان گذشته ای چون رفیق ایرج سپهری دست یابند . و بالاخره از آنجا که رفیق نمیبایست زنده بدست دشمن بیفتد ، درحالیکه با فریاد " مرگ برشاه خائن " شهرآبادان را بلرزه درآورده بود ، با کشیدن ضامن نارنجکی بزندگی خود خاتمه داد . حماسه شگفت انگیز رفیق با حماسه قهرمانیهای برادرانش در عرصه مبارزات خلق ایران بهم آمیخت . حماسه ای که امیدبخش و راهنمای هزاران جوان ایرانی است ، که برای بدست گرفتن سلاح بپا خاسته اند تا میهن خودرا از چنگال امریکا و اسرائیل نجات دهند .

" مرگ برامپریالیسم امریکا ، و عوامل گران اسرائیل ، و رژیم شاه خائن "

" مستحکم تر باد اتحاد تمام خلقهای مبارز خاورمیانه "

" جاودانه باد خاطره تمام شهدای راه آزادی "